

نگارخانه

نشر نگاه معاصر

بیان آزاد و دموکراسی در آتن باستان

آرلین ساکسونهاوس

ترجمه‌ی

نرگس تاجیک نشاطیه

ویراسته‌ی فاطمه صادقی

سرخسنامه	ساکسونهاوس، آرلن دبلیو، ۱۹۴۴م.	Saxonhouse, Arlene W.
عنوان و نام پدید آورنده	بیر آزاد و دموکراسی در آتن باستان / آرلین ساکسونهاوس؛ مترجم نرگس تاجیک نشاطیه؛ ویراسته فاطمه صادقی.	
مشخصات نشر	تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۶.	
مشخصات ظاهری	۱۲۸ ص.	
شابک	978-964-90188-55	
وضعیت فهرست نویسی	فیبا.	
یادداشت	عنوان اصلی: 2006 Free Speech and Democracy in Ancient Athens	
موضوع	آزادی گفتار - یونان - آتن - تاریخ - از آغاز تا ۱۵۰۰م.	
موضوع	Freedom of Speech - Greece - Athens - History - To 1500	
موضوع	آزادی بیان - یونان - آتن - تاریخ - از آغاز تا ۱۵۰۰م.	
موضوع	Freedom of Expression - Greece - Athens - History - To 1500	
موضوع	شرم و حیا - یونان - آتن - تاریخ - از آغاز تا ۱۵۰۰م.	
موضوع	Shame - Greece - Athens - History - To 1500	
موضوع	آتن (یونان) - سیاست و حکومت.	
موضوع	Athens (Greece) - Politics and Government	
شناسه افزوده	تاجیک نشاطیه، نرگس، مترجم.	
شناسه افزوده	صادقی، فاطمه، ۱۳۴۹ -، ویراستار.	
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ ۵ الف ۷۵ / JC۷۵	
رده بندی دیویی	۳۲۳/۴۴۳۰۹۳۸۵	
شماره کتابشناسی ملی	۴۹۹۴۶۸۰	

بیان آزاد و دموکراسی در آتن باستان

آرلین ساکسونهاوس

نرگس تاجیک نشاطیه

ویراسته‌ی فاطمه صادقی

کتابخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: سیمین

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیندکاظمی)

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: فرنو

نوبت چاپ: یکم، ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۰-۸۸-۵

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahehouse94@gmail.com

فهرست

۱۳		۵. سپاس نامه
۱۵		۵. پیشگفتار: چهار حکایت

بخش اول مقدمه (۲۹)

۳۱		اقتدا به آتن
۳۷		فصل اول: میراث بیان آزادانه
۳۷		۱. حکومت به مثابه غول
۴۶		۲. حکومت به مثابه «مردم»
۵۷		۳. سرکوب و متون
۶۱		فصل دوم: نسیان دموکراتیک

بخش دوم آیدوس (۸۳)

۸۵		فصل سوم: حکایت دو گوگس: شرم، اجتماع و خود عمومی / خصوصی
۸۵		۱. گوگس هرودوت
۸۹		۲. حکایت پروتاگوراس
۹۱		۳. شرم و گناه
۴۰۰		۴. نظاره، حقیقت، و «دیگری»
۱۰۸		۵. شرم و فرد لیبرال

۱۱۲	۶. گوگس افلاطون
-----	-----------------

بخش سوم

پاریشیا: روبه بیان آزاد در آتن باستان (۱۱۵)

۱۱۷	فصل چهارم: روبه پاریشیا
۱۳۵	فصل پنجم: محاکمه سقراط
۱۳۵	۱. چرا سقراط متهم شد؟
۱۵۰	۲. آیه‌ری افلاطون: افشای سقراط و استحاله شرم

بخش چهارم

محدودیت‌های بیان آزاد (۱۶۹)

۱۷۱	فصل ششم: حقیقت و تراژدی
۱۷۳	۱. پاریشیا: شمول و مرز
۱۷۷	۲. تسموفوریا و سبای آریستوفانس
۱۸۳	۳. زنان فینیقی اورپید
۱۹۵	فصل هفتم: مجالس توسیدید و چالش بیان آزاد
۱۹۷	۱. بیان آزاد و روش تاریخی
۲۰۲	۲. نزاع میتیلنی
۲۱۶	۳. حمله به سیسیل
۲۳۹	فصل هشتم: شرم پروتاگوراس و سخن سقراط
۲۴۱	۱. بستر محاوره
۲۴۴	۲. شرم جوانی
۲۴۶	۳. شرم پروتاگوراس
۲۵۸	۴. سخن سقراط
۲۶۸	۵. واژگان «آزاد»
۲۷۳	۶. پی‌گفتار
۲۷۷	نتیجه‌گیری: چهار تناقض
۲۷۷	تناقض اول: باستانیان و مدرن‌ها
۲۷۹	تناقض دوم: دموکراسی و بیان آزاد

۲۸۳ تناقض سوم: فلسفه سقراطی و نظام حکومتی دموکراتیک

۲۸۴ تناقض چهارم: شرم و نسیان

۲۸۹ □ یادداشت‌ها

پیشگفتار

چهار حکایت

حکایت نخست: ترسیت

در کتاب دوم ایلید هومر، شخصیتی به نام ترسیت ظاهر می‌شود که بر اساس نوشته هومر، «کریه‌ترین سرباز در عملیات محاصره تروا» بود. پاهایش پرانتری بود و یکی از آنها می‌لنگید. شانه‌های افتاده و فرورفته در قفسهٔ سینه و کلهٔ نوک‌تیزی داشت که اندکی مو بر آن روییده بود.^(۱) هومر به تحقیر چنین ادامه می‌دهد: ترسیت «ابله‌ی یاوه‌گو بود، دروغ‌گویی از دستهٔ اویاش با انبانی از توهین‌های گزافه که برای ناسزای گاه و بیگاه به بزرگان از آن استفاده می‌کرد.» و اما این ابله یاوه‌گوی که سر از در حلقهٔ شاهانی گام می‌گذارد که در حال مشورت در باب پایان محاصرهٔ تروا هستند... در آنجا ترسیت نظراتش را بیان می‌کند. سخنانی که هومر از زبان این دروغ‌گو در دستهٔ اویاش می‌گوید ابدأ سخنان یک ابله یاوه‌گو نیست، بلکه در بسیاری موارد، تکرار سخنان آشیل در کتاب اول است: آگاممنون طماع است و قدر قدرت، و نیرو و توانایی آشیل یا مردان جنگجوی او را نمی‌داند. اما ترسیت که حقیقت را به قدرت گفته مزاحم مجلس مشورتی شاهان است. از همین رو اودیسه «یکباره بر او چشم دوخت... و گفت: مراقب زیانت باش ترسیت. بهتر است به این اندیشه کنی که تو تنها کسی هستی که در اینجا با سرورانش نزاع می‌کند. برایم مهم نیست که آیا صدایت زنگ می‌زند یا خطیب هستی. تو آشغالی بیش نیستی.» اودیسه ضربه‌ای بر پشت ترسیت می‌زند و او را با زخمی خون‌آلود و چشمانی اشکبار رها می‌کند. (77 2.212) روشن است که ترسیت اجازه

نداشت آزادانه سخن گوید. جامعه آریستوکراتیک آخایی او را از مشارکت در مشاوره سیاسی محروم کرد. خصوصاً از آن رو که ترسیت به کسانی که در جایگاه قدرت بودند یا به هنجارهای حاکم بر جامعه آخایی‌های درگیر محاصره شهر تروا، آنچه را یونانیان آیدوس، شرم و احترام می‌نامیدند ابراز نمی‌کرد.

اگر تداوم را بر تاریخ تحمیل کنیم، می‌توانیم بگوییم که نشانه تولد دموکراسی در آتن باستان، ورود ترسیت به حلقه مشورتی و فرصت دادن به همگان برای سخن گفتن در مجله حتی با داشتن کله دراز و موی اندک است.^(۲) ملازم بسط و گسترش این حلقه مشورتی، آزادی بیان است: آزادی سخن گفتن بدون محدودیت‌هایی که شرم یا احترام به وجهه^(۳) «شایسته‌ترین» انسان‌ها می‌تواند برای سخن ایجاد کند. ترسیت به عنوان یک شهروند آتنی نباید به هنگام تکرار سخنان آشیل یا بیان نظرات خود، از عصای اودیسه بترسد.

حکایت دوم: دیومد پسر تیدئوس

در کتاب چهارم ایلیاد، اما آگاممنون، پسر تیدئوس، «دیومد بی‌باک»^(۳) مواجه می‌شود. اما دیومد خوب نمی‌جنگد. آگاممنون او را تشویق می‌کند که به شجاعت پدرش بنگرد: «تیدئوس که در رام کردن اسبان جسور است، ... هرگز در سنگر پناه نمی‌گیرد بلکه پیشاپیش همراهانش می‌جنگد...»^(۳-۳۶۵) بنابراین آگاممنون در ملامت دیومد سخن می‌گوید اما دیومد قوی‌هیكل پاسخ نمی‌دهد. او «از سرزنش پادشاه هراس‌انگیز، هراس و شرم^۲ داشت.»^(۴۰۲) پس از نبردهای بسیار و چند کتاب بعدتر که دیومد شجاعتش را در میدان نبرد ثابت می‌کند، دیگر در پناه پادشاه پرقدرت آخایی‌ها، آن ترس را نشان نمی‌دهد. او خود را به عنوان یک جنگجو ثابت کرده و اکنون خود را همچون کسی می‌داند که دیگر نیاز نیست در محضر شاه با هراس آمیخته به احترام و شرم سخن گوید.

اما در کتاب نهم ایلیاد، آگاممنون آخایی‌ها را به یک گردهمایی دیگر فرا خوانده است و مجدداً بازگشت به «موطن عزیز» را پیشنهاد می‌کند. (۹.۲۷) در اینجا دیگر ترسیت

بدقواره نیست که با پیشنهاد مخالفت می‌کند بلکه اکنون دیومد جنگجو، پسر تیدئوس است که سکوت را می‌شکند و زبان نبرد را به گفتار آگورا تغییر می‌دهد. او به آگاممنون می‌گوید «من نخستین کسی هستم که با حماقت تو خواهم جنگید.» او این را در آگورای شاهزادگان، «حق» (themis)^(۵) خود می‌داند، از این رو سخن می‌گوید و به آگاممنون توهین می‌کند. «او [ژئوس]، به وسیله عصای سلطنتی که به تو داد، تو را افتخاری برتر از همگان بخشید اما به تو قلب^۱ نداد حال آنکه این برترین قدرت‌ها است.» (۹.۳۰) دیومد به اصرار از آگاممنون می‌خواهد تا کشتی‌های متعددی که در ساحل اند عقب‌نشینی در مردان شجاع و قوی بمانند و جنگ را به پایان برسانند. سپس او سخن گفتن همگان را به نندگان آخاییان فریاد زدند و به افتخار دیومد، رام‌کننده اسبان، هورا کشیدند. «(۹.۵۱-۹.۵۲) عصای ایدیسه بر پشت او آنچنان که بر پشت ترسیت فرود آمد، نواخته نشد. اما با این که او اسبان را، جنگجورا کسب کرده، هنوز جوان است و در برابر آگاممنون قدرتمند، فرمانده سپاهان تو را، با جسارت سخن می‌گوید. در این هنگام، نستور سالخورده بر می‌خیزد و با دست بر پشت می‌کند. او اگرچه درستی سخنان دیومد را می‌پذیرد، به او هشدار می‌دهد: «استدلال تو ناقص است زیرا هنوز جوانی و می‌توانی حتی جای پسر من باشی.» (۹.۵۶-۷) از این رو، نستور سالخورده نظرات خود را می‌گوید: «چون من از تو بزرگ‌ترم... و چون هیچ‌کس نمی‌تواند من را شکست دهد...» (۹.۶۰-۲) در اینجا نه اصل زادگی یا زبانی بلکه به جهت سن و سال است که سخنران، به اقتدار سخن خود بر دیگران تأکید می‌کند. در تصویرسازی‌هایی که از مشورت شاهان آخایی در کتاب دوم و نهم وجود دارد، سلسله مراتب، هم بر آن که سخن می‌گوید و هم بر سخنی که به زبان می‌آید، حاکم است. دیومد برخلاف ترسیت از حلقه مشورتی بیرون نیست اما جوان عجول که به واسطه اعمالش در میدان نبرد، اعتباری برای سخن گفتن کسب کرده است باید باز هم تسلیم خرد نستور سالخورده شود، و این سخن نستور است که نهایتاً آگاممنون را به فرستادن سفیری به سوی آشیل ترغیب می‌کند.

مشخصه گذار به دموکراسی در آتن قرن چهارم و پنجم، پالودن سلسله مراتب است که در این صحنه‌های مشورتی ایلپاد بسیار برجسته است. در آتن دموکراتیک، هیچ محدودیتی وجود ندارد که چه کسانی بتوانند سخن بگویند، چه بگویند و چه اهانت‌هایی نثار مهتران کذابی شان کنند. در آنجا ما شاهد التیام زخم‌های ترسیت، محور ترس دیومد، آیدوس او و برچیده شدن سلسله مراتب سنی خواهیم بود.

حکایت سوم: تراسیماخوس

ما در خانه کفالوس آسوده در انتظار شام نشسته‌ایم. سقراط پرسش دشوار عدالت چیست را برای کفالوس مطرح کرده و او آن را برای پرسش پُلیمارخوس به ارث گذاشته است. پاسخ پُلیمارخوس بهتر از پدرش نبوده و تراسیماخوس سوفسطایی که مشتاق است مردان جوان را به راه‌آمده در خانه کفالوس، در ازای پرداخت پول از او فن سخنوری بیاموزند، وارد بحث شده تا به سقراط را برای ارائه تعریفش از عدالت به چالش بکشد. سقراط با تردید راه را بر تراسیماخوس باز می‌کند تا تعریف معروف (یا شاید رسوای) خود را ارائه دهد: تراسیماخوس «سقراط و شاگردان بالقوه‌اش می‌گویند عدالت چیزی جز نفع قوی‌ترین نیست. او سپس در اصطلاح حسین و تشویق می‌ماند. می‌پرسد: «پس چرا تشویق نمی‌کنید؟» (338c) از تشویق خبری نیست. در عوض، سقراط دفاعیاتی را که تراسیماخوس از تعریفش دارد در هم می‌کوبد و می‌رسد که منظورش از «قوی‌تر» و «نفع» چیست. کلماتی که در تعریفش بسیار تعیین‌کننده اند... نه تنها او تراسیماخوس را به مسیرهای پریپیچ و تاب‌گوناگون می‌کشاند و بحث را به اینجا می‌رساند که تراسیماخوس باید بپذیرد انسان عادل، خوب و خردمند است و انسان ظالم بد و جاهل. این همان جایی نیست که تراسیماخوس چند لحظه قبل، در آغاز به چالش کشیدن سقراط می‌خواست باشد. سقراط کلمات او را مخدوش کرده است؛ آنچنان‌که در برابر کسانی که به دنبال تحت تأثیر قرار دادنشان بود، ضعیف به نظر می‌رسد. و سقراط بسیار خوب واقعه را گزارش می‌کند: «تراسیماخوس خیس عرق شد چون تابستان بود. سپس دیدم تراسیماخوس از خجالت سرخ شد؛ چیزی که قبلاً هرگز ندیده بودم.» (350d)

تراسیماخوس مغرور و جسور که مشتاق بود جوانان گردآمده در پیرائوس را به عنوان

شاگرد جذب کند تا به آنها ابزارهایی برای «قوی‌تر» شدن بدهد، و توده مردم را تشویق می‌کرد تا در خدمت منافع آنها باشند، ضعفش را در برابر پرسش‌گزنده سقراط سمج آشکار کرد. او سقراط را به مبارزه فراخوانده و باخته است. او آسیب‌پذیر است و آسیب‌پذیری‌هایش به وسیله مهارت‌های سقراط افشا شده است. به یک معنا، او اکنون با آشکار شدن نابسندگی سخنش، در برابر دیگران عریان شده است. تراسیماخوس می‌داند که دیگران به او نگاه می‌کنند یعنی کسانی که می‌خواست او را تحسین و تشویق، و برای بدنامی‌اش استخدام کنند. سرخی چهره‌اش آشکار می‌کند که از آنچه دیگران می‌اندیشند، گران است؛ سرخی چهره، شرمش را آشکار می‌کند. این خاصیت شرم است که اجازه می‌دهد تراسیماخوس مجدداً در کتاب پنجم جمهور وارد شود و عضو مؤسس شهر کالیپولیس باشد.

حکایت چهارم: سقراط در زندان

سحرگاه، کریتو به زندان نزد سقراط می‌آید، با این اشتیاق که دوست قدیمش را متقاعد کند که از فرصتی که او و دیگران برای رهاوندنش از محبس فراهم کرده‌اند، استفاده کند. سقراط میلی به فرار ندارد و در عوض می‌گوید که او را هرگز این گفتگو می‌کند که آیا باید فرار کند یا خیر. کریتو از سقراط خواهش می‌کند که درخواست او برای پرداخت هر مقدار پول لازم جهت فراری دادن را بپذیرد و می‌گوید: «چه چیز شرم‌آورتر از این که بگویند پول را بردوستان ترجیح داد؟» (44c) اما سقراط پاسخ می‌دهد: «چرا کریتو باید نگران حرف مردم باشد، یا به بیانی دیگر، چرا باید در برابر دیگران احساس شرم کند؟ کریتو بسیار مشتاق است سقراط را متقاعد کند که او (سقراط) سرزنش او و باور توده مردم را نادیده گرفته است. پس با همان زبان، به خواهش از سقراط این‌طور ادامه می‌دهد:

«چقدر از کردار تو و از رفتار خودمان که همراهان تو هستیم شرم‌منده‌ام. زیرا چنین می‌نماید که هرچه بر سر تو آمد از فقدان شجاعت ما بود... سقراط، کاری کن که این ماجرا برای ما و خودت، بد و شرم‌آور نشود.» (45d 46a) سقراط با این حرف‌ها متقاعد

نمی‌شود. در عوض، پیشنهاد می‌کند که در معنای شرم تجدید نظر شود. می‌پرسد: «آیا ظلم^۱ برای کسی که مرتکب آن می‌شود، در همه حال بد و شرم‌آور^۲ نیست؟» (49b)

سقراط، سخنی را که ممکن است قوانین و جامعه آتن بگویند (hoi nomoi kai to koinon tes poleos, 50a) به نحوی دوستانه برای کریتو مطرح می‌کند و از زبان آنها از خودش می‌پرسد که آیا به عنوان مردی هفتادساله که اندکی از عمرش باقی است، از این «شرم» ندارد که فکر کرده زندگیش آن قدر ارزشمند است که باید فرار کند. باید پرسید شرم از چه کسی. اگر از مردمی صحبت می‌کند که او را ترسو خواهند خواند، گفتگوی پیشینش با کریتو را نه می‌تواند. آن گفتگو به اینجا ختم شده بود که او نباید به آنچه توده مردم ممکن است فکر کنند توجه کند. سقراط برخلاف کریتو تحت فرمان عقیده توده مردم نیست. قوانین که می‌تواند آن را سخن توده مردم هر عصر بدانیم، در قرائت سقراط سبب شرم در برابر توده مردمی شرم. اگر چه، سخن قوانین و اگذاری داوری به کریتو است نه سقراط. آنها برای سقراط در دنیایی زندگی می‌کند که داوری دیگران اهمیت دارد توضیح می‌دهند که چرا سقراط نباید فرار کند. اما آنها چیزی را برای سقراط توضیح نمی‌دهند.^(۶)

سقراط گفتگو را از دغدغه کریتو بر مورد نظر دیگران نسبت به خودش، به سوی یک استقلال هدایت می‌کند؛ به سوی شرمی که در نسبت با عدالتی ایجاد می‌شود که مستقل از «قوانین و اجتماع»ی که او بخشی از آن است و نبود دارد. امور جهانشمولی که او بدان ارجاع می‌دهد، او را از شرم در برابر همشهریان ترسناک‌تر رهایی می‌بخشد و از این رو، سخن و کردارش را آزاد می‌کند. سقراط، رها از انتظاری که دیگران ممکن است داشته باشند و در تحمیل آن بر او بکوشند، منبع شرم را برای خود، معرب می‌کند.

این چهار حکایت، موضوعات این کتاب را تشکیل می‌دهند: دموکراسی همچون بسط حلقه مشورتی نه تنها در پذیرش ترسیت به حلقه، بلکه در آزادی سخن اعم از گفتن حقیقت و اهانت، بدون هراس اولیه دیومد جوان در برابر «کسانی که عصای شاهی در دست دارند» و سن و سالی از آنها گذشته است. این است دموکراسی به

1. harming, to adikein

2. aischron

مثابه دنیای برابری طلبی که سلسله مراتب سنت را کنار می‌گذارد. در حلقه مشورتی بسط یافته که به منظور حکومت بر خود ایجاد شده، انتقاد و پیشنهاد، بی حرمتی ها و مطالبه ها را کسانی مطرح می کنند که شرم مانعشان نیست. و همان گونه که هراس در حضور دیگران، از مجالس شورای شاهان رخت بر می بندد و دموکراسی جایگزین جهان سلسله مراتبی آخاییان در تروا می شود، هراس در حضور دیگران، از زندگی فیلسوف سقراط رخت بر می بندد. ما سرخی چهره تراسیماخوس را به هنگام افشای ضعف های او توسط سقراط دیدیم، اما آیا می توانیم سقراط را نیز در چنین حالتی تصور کنیم؟ گمان نمی کنم. ما معتقدیم علت تصمیم آنتیان برای اعدام سقراط، سرخ نشدن چهره اش یعنی بی توجهی به دایره دیگری و عدم شرم از آشکار شدن ضعف هایش بود. کسانی که او را محکوم کردند، همه را نیازمند نوعی شرم فرض می کردند و سقراط در برابری اعتنایی جامعه به آزادی بین که اساس حکومت بر خود آنها بود مقاومت کرد. حکومت دموکراسی نهایتاً نمی تواند با شرم عمل کند و به گذشته یا سنت های خود بی اعتنا باشد. حکومت دموکراسی نمی تواند سخن مهار نشده کاملاً متعهد باشد.

ما معمولاً از خجالت و سرخ شدن تراسیماخوس لذت می بریم. لذت می بریم زیرا ضعف های سوفیست از خود راضی پرافاده ناگهان از برده ایران می افتد. انگیزه های شخصی اش عیان، نقاط ضعفش فاش، و آسیب پذیری هایش در برابر کسانی که انتظار داشت تحت تأثیر ذکاوت و قدرتش قرار گیرند، برملا می شود. همین معمولاً از مقاومت سقراط در برابر شرم، از غرور (طنازانه) او در ضعف مورد انتقادش (جهلش) شاد می شویم. شاد می شویم از این که در واقع نمی توانیم سقراط را خجالت زده تصور کنیم و او آزادانه بدون تکریم سلسله مراتب سنتی جهانی که در آن می زید، و بدون دغدغه آنچه دیگران ممکن است در موردش ببینیشند، سخن می گوید. ما از استقلال او لذت می بریم. من فکر می کنم که این سقراط را تقریباً با علاقه و لذت مزمره می کنیم زیرا به روحیه دموکراتیک ما چنگ می اندازد؛ نوعی دلبستگی به گشودگی و برابری طلبی که ما را مجبور نمی کند چونان دیگران در برابر مهتران کذایی ظاهر شویم. به علاوه ما نوعی همدلی احساس می کنیم که شک دارم هومر نسبت به ترسیت با آن زخم هایش

داشت زیرا مجدداً برابری طلبی دموکراتیک از ما می‌خواهد که فراگیرتر باشیم؛ از ما می‌خواهد فارغ از منزلت، ثروت، سن و سال، یا ظاهر فیزیکی، همه در مشورت در مورد آینده‌ی مشترکمان (خواه سرنوشت آخاییان باشد یا اجتماعی که ما اکنون در آنها زندگی می‌کنیم) شریک باشیم.

در اینجا به نظر می‌رسد فلسفه، سقراط و دموکراسی، به واسطه‌ی تقابل مشترکشان با سلسله مراتب و شرم به یکدیگر می‌پیوندند. اما همان‌گونه که افسانه نقل شده از زبان شخسیت، پروتاگوراس در محاوره‌ای افلاطونی با همین نام (که به طور مبسوط در فصل ۳ و ۸ از آن بحث می‌شود) می‌گوید، پولیس یا اجتماع سیاسی تنها پس از آن می‌تواند به وجود آید که انسان‌ها از موهبت شرم یا به یونانی، آیدوس (اعطایی زئوس در افسانه پروتاگوراس) برخوردار شوند؛ واژه‌ای که متضمن حرمت‌گذاری و نگاه به خود از چشم دیگران است. تن‌موی در زندگی دموکراتیک ما به عنوان موجوداتی مستقل و خودمختار، مقاومت در برابر حد و بیت‌هایی است که آیدوس ممکن است برای ما ایجاد کند و هر اجتماعی نیاز ندارد است. مازنه ظریفی است و در حالی که زخم‌های ترسیت، جایی در دنیای مدرن دموکراتیک ندارد، چهره‌ی گلگون تراسیماخوس ممکن است داشته باشد.

این کتاب معنا و الزامات فهم دموکراسی با مثالی بی‌عادگاه آزادی بیان، فرصت سخن گفتن در جمع برای همه، و به ویژه طرد شرم یا آیدوس به عنوان محدودیتی برای سخن را بررسی می‌کند. این روزها بررسی موضوع بیان آزادانه نیازمند توجه نیست زیرا بیان آزادانه در بسیاری از جدل‌های معاصر، نقطه‌ای کانونی و محسوب می‌شود؛ خواه جدل در باب حقانیت سیاسی و ادعای استنلی فیش باشد که می‌گوید چیزی به عنوان بیان آزادانه وجود ندارد؛ یا جدل‌های پیرامون دموکراسی مشورتی مبنی بر این که شرایط ایده‌آل سخن، نیازمند آزادانه سخن گفتن همه‌ی شرکت‌کنندگان است؛ یا استدلال‌های نظریه پردازان فمینیست درباره‌ی ضرورت محدود کردن سخنی که زنان را تحقیر می‌کند، یا نگرانی‌ها در باب سوء استفاده از اینترنت به عنوان مهارکننده، یا برعکس، فراهم‌کننده فرصت‌هایی برای بحث مفید. این روزها، اغلب وقتی بحث از بیان آزادانه در آمریکا

پیش می‌آید، توجهات، به متمم اول قانون اساسی معطوف می‌شود و نظریه آزادی‌های مصرح در آن، دلایل موافق و مخالف محدودیت بیان در جهان معاصر مورد توجه قرار می‌گیرند. یا این اواخر، وقتی بحث بیان آزادانه مطرح شد، متمم چهاردهم و مسئله مصونیت برابر به میان آمد. هدف من این است که مفهوم بیان آزادانه را از چارچوب فکری و سیاسی‌ای که در حال حاضر، جدل‌ها پیرامون بیان آزادانه در آن جای دارد خارج کنم. اگرچه در فصول ۱ و ۲ سعی می‌کنم آن مجادلات را به فهمان از اصول دموکراتیک پیوند دهم. اما از بیان آزادانه همان‌گونه بحث می‌کنم که در عمل و نوشته‌های آنتیان باستان‌شناسی می‌شود و کاری به زبان لیبرال حقوق و صیانت‌ها که بر جدل‌های معاصر، کم است (و معتقدم آن مجادلات را محدود می‌کند) ندارم. من بیان آزادانه را به عنوان چیزی بیشه در فضای دموکراتیک حکومت بر خود که به ویژه در آتن قرن چهار و پنج قبل از میلاد مسش یافت، تعریف، و جایگاهش را در مبانی نظری دموکراسی جستجو می‌کنم.

موضوع آزادی بیان در آتن باستان، غالباً در واقع عموماً در بستر محاکمه سقراط مطرح شده است؛ کسی که متهم به فاسد کردن جوانان و معرفی خدایان جدید به شهر بود.^(۷) کتاب مقبول آی. اف. استون به نام محاکمه سقراط، که ریشه در سردرگمی بزرگ او در مقام مدافع برجسته آزادی بیان داشت، بر آن بود که آتن با اعدام سقراط، به اصول خود خیانت کرد. از نظر استون که به درستی، بیان آزادانه را با عمل دموکراتیک در آتن یکی می‌انگاشت، علت اعدام سقراط، حملات بی‌وقفه او به دموکراسی حیا شده و ناامن بود. با وجود این، استون هنوز نمی‌توانست آنتیان را به خاطر نقض اصل بیان آزادانه محبوبش، که بسیار برای فهم وی از دموکراسی حیاتی بود ببخشد.

در ادامه، من از تأکید استون بر محاکمه سقراط پا را فراتر می‌گذارم تا این بحث را طرح کنم که مسئله محاکمه سقراط در ۳۹۹ ق.م.، خصومت او با دموکراسی آتن نبود بلکه هیچ نظام سیاسی، حتی نظام‌های سیاسی پایبند به آزادی بیان و مشارکت برابر افراد در عمل حکومت بر خود و به ویژه آنها نمی‌تواند نسبت به الزامات «شرم» بی‌اعتنا باشد؛ الزاماتی که نه صرفاً از رهگذر قوانین یا تهدید به مجازات بلکه به وسیله

حساسیت به نگاه قضاوتگر دیگران و موقعیت تاریخی و اجتماعی‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند، اعمال را محدود می‌کنند. شاید بتوانیم (همان‌گونه که سعی می‌کنم در فصل ۲ انجام دهم) ظهور نخستین جامعه دموکراتیک را کنش نسیان تاریخی توصیف کنیم. کلیستننس که به اصطلاح بنیانگذار دموکراسی آتن است، آتن را از قبایل پدرسالاری که پیشتر بر تاریخ سیاسی آتن حاکم بودند، رهایی بخشید و واحدهای جدیدی را جایگزین آنها کرد؛ بخش‌هایی که ظاهراً تنها به وسیله فرمان اجرایی ایجاد شدند.^(۸) دموکراسی به عنوان یک نظام حکومتی باز، با چنین نسیان تاریخی پیوند دارد: گسستن زنجیرهای گذشته تا کسانی که اکنون زندگی می‌کنند، برای خود تصمیم بگیرند و بر خیر حکومت کنند. شرم به مثابه احترام به شیوه‌های رفتاری ریشه‌گرفته از گذشته و در پیوند با آن، احترام به تصمیمات دیگران و سنت‌های جا افتاده از پیش از تولد ما، محدودیت‌هایی است برای اجرای حکومت بر خود دموکراتیک و هم برای آزادی بیان توأم با آن ایجاد می‌کند.

رویه آتنی سخن آزاد - پاریشیا یا ناش‌گویی با زبانی مهارنشده - مشخصه نظام حکومتی دموکراتیک است تا جایی که پاریشیا نام یکی از کشتی‌های ساخته‌شده با بودجه عمومی بود. همان‌گونه که در فصل ۴ با آن خواهیم شد، اصطلاح پاریشیا در دفاع از دموکراسی در قرون چهارم و پنجم کاربرد دارد و اغلب در محاورات افلاطونی ظاهر می‌شود؛ آنجا که سقراط مخاطبانش را به ریشه‌پاریشیا، سخن گفتن آزادانه، بدون شرم، تشویق می‌کند زیرا که در شهر دموکراتیک آتن گذرگو می‌کنند. بیان آزادانه، هم در سیاست و هم در پژوهش فلسفی، با کنار گذاشتن شرم و رنجشایی از گذشته محدودیت‌آفرین پیوند دارد. اعدام سقراط، تجلی زیاده‌روی‌های دموکراسی نبود بلکه

۱. در این کتاب نویسنده مکرراً از واژه parrhesia استفاده کرده است که به جای معادل آن تلفظ اصلی‌اش را آورده‌ام چون اولاً معادل فارسی تک‌واژه‌ای یا حتی چندواژه‌ای گویای تمامی معنای پاریشیا نیست؛ ثانیاً گرچه نویسنده اینجا و آنجا عباراتی برای فهم آن آورده، در سرتاسر کتاب، توضیح تفصیلی پاریشیا را هدف قرار داده است. علاقه‌مندان به بحث پاریشیا می‌توانند برای مطالعه بیشتر به کتاب زیر مراجعه کنند: گفت‌مان و حقیقت: تبارشناسی حقیقت‌گویی و آزادی بیان در تمدن غرب، سمینار میشل فوکو در دانشگاه کالیفرنیا، ترجمه علی یوسفی، نشر دیبایه، ۱۳۹۰.

نقض اصول اساسی دموکراتیک آتن بود. آتن با اعدام سقراط، به وابستگی اش به آیدوس، به اشتیاق برای حفظ سنت‌ها، و مقاومت در برابر افشای ناپسندگی‌هایش که پاریشیای سقراطی آماده افشای آنها بود، اذعان کرد. در مقابل، سقراط که احترام به گذشته و محدودیت‌های تحمیل شده از جانب نگاه قضاوتگر دیگران مانعش نبود، انسانی کاملاً دموکراتیک بود. اگرچه، طرد شرم – همان‌گونه که پروتاگوراس در افسانه‌اش آشکار می‌کند – یک بی‌ریشگی خاص و فقدان بنیان‌هایی را به وجود می‌آورد که یک جامعه را در معرض بی‌ثباتی مطلق قرار می‌دهد. شرم و بیان آزادانه، نقاط متضادی را در میان سبب‌های نمایندگی می‌کنند و در ایجاد یک سیاست دموکراتیک با ثبات، متقابلاً یکدیگر را منسوخ می‌کنند. نویسندگان و تجربیات آتن باستان، ما را قادر می‌سازند که ماهیت و الزامات این تحلیل را برای نظام‌های حکومتی دموکراتیک بررسی کنیم.

در ذیل تحلیل بیان آزادانه و شرم، یک دموکراسی، جایی هم برای فلسفه در جامعه دموکراتیک وجود دارد. من از شریو مطالعة منتخبی از محاورات افلاطونی (اساساً آپولوژی سقراط و پروتاگوراس) نشان می‌دهم که افلاطون، اشتراک نظر فلسفه و دموکراسی در طرد عمومی شرم را به تصویر می‌کشد. بنابراین، برخلاف قرائت‌های رایج از خصومت افلاطون با دموکراسی، یک افلاطون هم‌دل با سقراط دموکرات را می‌بینیم که با قدرت کنترل اجتماعی حاصل از سلسله مراتب مبتنی بر شرم، بی‌ارزه می‌کند.^(۹) چالشی که افلاطون با آن مواجه است این است که آیا صور (ایده)، با این سبب برای احساسات تاریخی ریشه‌دار در شرم هستند و می‌توانند مبانی جدیدی برای یک نظم سیاسی که پیشتر تا حد زیادی به قدرت آیدوس وابسته بوده فراهم کنند یا خیر؛ یعنی آیا آیدوس می‌تواند جایگزین آیدوس شود.^(۱۰)

در حالی که آتنیان با تحسین دموکراسی و سخنوری خطیبانشان در قرن چهارم، پاریشیا را به عنوان مظهر منزلتشان در مقام انسان‌های آزاد در شهری آزاد می‌ستودند، از طریق متونی که در نیمه دوم این کتاب تحلیل خواهم کرد، به تردیدها در مورد این رویه پی

خواهیم برد. بیان آزادانه ممکن است به برابری طلبی بینجامد که از ترسیت بیچاره دریغ شد؛ ممکن است مبنای مشورت‌هایی باشد که حکومت بر خود بر آن بنا شد؛ و ممکن است شرطی برای تحقیق و بررسی‌های یک فیلسوف سقراطی باشد، اما محدودیت‌های خودش را دارد. آریستوفانس، اورپید، توسیدید و پروتاگوراس افلاطون، همگی، قید و بندهای تأثرانگیزی بر «زبان بی مهار» پیشنهاد می‌کنند و مخاطرات بیان آزادانه و چالش‌های آن را برای آرمان حکومت بر خود فاش می‌سازند.

عنان می‌کنم که با قراردادن آزادی بیان به عنوان معادل پاریشیا، به باتلاق عمیق یا رواقع اقیانوس جدل در باب سخن در اجتماع سیاسی افتاده‌ام؛ صرف نظر از این که هر تأکیدی بر این آزادی، زاده خیال است یا این که سخن به جای رهایی در واقع در خدمت سرکوب است؛ و صرف نظر از این که «سخن» چیست؛ آیا کلمات ادا شده است یا هر نوع عمل از ناطی، شامل می‌شود.^(۱۱) منظور من این نیست که به نویسندگان باستان بازگردیم تا میان کسانی که درگیر این مجادلات پرشمارند، حکمیت کنیم بلکه نشان می‌دهم که چگونه تجربه آن باستان، بصیرت‌هایی از نسبت میان دموکراسی و رویه سخن گفتن بدون ملاحظه را به ما راتب و شرم به دست می‌دهد.

با حذف بحث آزادی بیان از مجادلات در باب حقانیت سیاسی، هرزه‌نگاری، اینترنت و مانند آنها که در جهان معاصر و در درددل، قرار دادن آن در قلمرو تجربه سیاسی آتینیان، پاسخ این پرسش دشوار را نمی‌دهیم که، دقیقاً کجا باید آزادی بیان را محدود کنیم، اما جایگاه آزادی بیان را در اصول بنیادین نظام‌های حکومتی دموکراتیک و عمل بررسی فلسفی، بهتر درک می‌کنیم. ممکن است با نشان دادن بی‌ثباتی نظام‌های سیاسی مبتنی بر آزادی بیان و اصول دموکراتیکی که با مانع شرم روبرو نیستند، دشواری‌های بیشتری به وجود آوریم، اما هدف من در اینجا پاسخ‌های قطعی نیست بلکه گشودن راه‌های بدیل تفکر در مورد موضوعاتی است که وقتی خود را از زبان حقوق فردی رها می‌کنیم، از رهگذر بیان آزادانه ایجاد می‌شوند. از نظر من ماجرای بیان آزادانه و شرم، ماجرای امکانات و محدودیت‌های دموکراسی است. آتن به عنوان نخستین نظام حکومتی دموکراتیک و نوشته‌های نویسندگان فکورش، به ما اجازه بررسی این

ماجرای را می‌دهد. نیمه نخست کتاب، ظرفیتی را که یونانیان در آزادی بیان می‌دیدند به تصویر می‌کشد. اما نیمه دوم، با تحلیل برخی متون باستانی، محدودیت‌ها و در واقع مخاطرات بیان آزادانه را روشن می‌کند.

برنارد ویلیامز، در آغاز کتاب شرم و ضرورت، با عنایت به باستانیان، علیه اصالت پیشرفت بحث می‌کند (56: 1993)؛ رویه‌ای که سیر طولانی و پراوازه‌ای در پیوند با این پرسش داشته است که آیا ما از زمان یونانیان باستان و نسبت به اندیشه آنان، پیشرفت کرده‌ایم، تنزل کرده‌ایم یا تغییری نکرده‌ایم. همچنین ویلیامز به خوبی از خطر رمانتیزه کردن گذشته آگاه است. این هم‌چنین قصدی ندارم بلکه مدعی‌ام باستانیان می‌توانند به ما کمک کنند تا مسائل و معماهای معاصر بیندیشیم. این کتاب، تلاشی برای توجیه این دعوی است.